

نقش مردم وردک و میدان در حمایت از شاه امان الله

و مبارزات شان با حکومت سقاوی

مردم وردک و میدان که مرکب از اقوام پشتون، هزاره و تاجک میباشند، قریباً سه قرن است که برادر وار درکنار همدیگر زندگی میکنند و با نیروی بازوی خویش از زمین و کوه و تپه و آب رودخانه ها و چشمه ساران آنجا بهره میگیرند و مایحتاج زندگی خود را بدست می آورند و مازاد ضرورت خود را به بازارهای کابل عرضه میکنند و بدینگونه شرافتمندانه زندگی مینمایند، ولی اگرگرسنه بمانند، برای پیدا کردن کار به کابل میروند، اما چشم به مال مردم از طریق دزدی و راهزنی ندارند.

مردم وردک مردمان زحمتکش و با هوش و پرذکاوت و صبور و پرتحمل و خوش برخورد و با معاشرت اند و استعداد عجیبی در فراگرفتن درس و تعلیم و بدست آوردن درجات عالی در میان همکلاسان خود در دوران تحصیل خود دارند. از میان مردم وردک، بهترین رجال و شخصیت های علمی و نظامی و سیاسی و امنیتی و اداری و اجتماعی و سخنوران و نطافان و روزنامه نگاران و گردانندگان رسانه های جمعی و تاریخ دانان، داکتران علوم اجتماعی و علوم طبی و زراعتی و سایر عرصه های اجتماعی و اقتصادی سر برآورده اند که هر یکی نقش فعالی در خدمتگزاری به مردم و جامعه بازی کرده اند، در عین حال در میان مردم وردک مانند هر قوم دیگر، عناصر ضعیف النفس و مقام پرست و این الوقت و محافظه کار نیز وجود داشته اند.

مردم وردک در دفاع از استقلال و آزادی و وطرد و دفع دشمنان و متجاوزان برکشور خود، نیز مثل سایر مردم افغانستان، از زندگی و حیات خود گذشته اند و با فداکاری و از خود گذری ها دامن وطن را از لوٹ دشمنان پاک ساخته اند. **محمدجان خان وردکی در جنگ دوم افغان و انگلیس و عبدالکریم خان وردکی در دوران سیاه سقاوی**، با حماسه آفرینی های ماندگار از دلیری و شهامت خود، زبانه زدند و خاص اند. و حتی در ترانه های فولکلوریک و رزمنامه های مردم شجاع وردک انعکاس وسیع یافته است. نام شان جاویدان و یاد شان گرامی باد!

در دوطرف جاده ایکه کابل را به غزنی وصل میکند، حد به حد قلعه های بلند مستطیل شکلی با دیوارهای بلند و استوار و برجهای کنگره دار توجه را بخود جلب می کنند که غالباً محل سکونت خوانین و بزرگان وردکی میباشند. این قلعه ها که عمده ترین وسیله دفاعی مردم به حساب می آید، در مواقع خطر اهل قریه را نیز در خود جای میدهند و تا زمان رفع خطر از جان و مال و حیات شان محافظت مینمایند.

مردم وردک نخستین مردمی اند که در راه پاسداری از ارزشهای استقلال و ریفورم های اجتماعی و فرهنگی اعلیحضرت امان الله خان، حمایت کردند و ادامه آن ریفورم ها را تحت زعمات شاه امان الله به حال مردم افغانستان مفید تشخیص داده بودند. و به همین خاطر وقتی شاه دست از سلطنت کشید و زمام اداره کشور بدست یک نفر دزد مشهوری افتاد که برای سیر کردن شکم خود راه ها را می بست و آدم میکشت و دزدی میکرد، و از سواد بهره ای نداشت و مکاتب و مدارس را تعطیل نمود تا همه فرزندان مردم مثل خود او، بیسواد و بی تعلیم ببار آیند و در آینده راه دزدی را پیشه خود کنند، باز هم وردکیان اولین مردمی بودند، که از اطاعت به یک دزد و بیعت کردن به چنین کسی خود داری ورزیدند و او را فاقد مشروعیت برای پادشاهی اعلام کردند و همه خطرات را بجان خریدند و آماده پیکار با سپاه و لشکر وحشی صفت سقاوی شدند.

داستان این پیکارها وجانبازی های دلیرمردان وردکی با لشکرهای خون خوار سقاوی را ملا فیض محمدکاتب هزاره ۸۸ سال پیش از امروز درکتابی، بنام تذکر الانقلاب، ثبت نموده است که لازم است فرزندان هوشیار وبا سواد افغان از هر قوم وتباری که باشند، یک بار آنرا بخوانند و خود را از حال واحوال پدران ونیاکان خود در دوران سقاوی با خیر سازند ودر آخر به روان آن مؤرخ بزرگ ، دعای خیری بفرستند.

هر کسی که دست درکارتاریخ نگاری می زند، قبل از همه باید دارای وجدان درست گونی وحقیقت جوئی باشد وهدفش ازثبت وتحلیل یک رخداد تاریخی، بیان دقیق واقعه وسپس نتیجه ودرسی باشد که از چنین واقعه ای حاصل میشود وبه نسل های آینده انتقال می یابد. پس ثبت وگزارش هر رخداد تاریخی، امانتی است در دست مؤرخ که می باید آن را بصورت سالم وبدون دست برد به آیندگان انتقال دهد.البته مؤرخ حق دارد در باره یک رخداد تاریخی، نظرخود را ابراز وعلل وانگیزه های آن رخداد رابرسی نماید ونتیجه آنرا ، برای خواننده بیان نماید. ولی حتمی نیست که نظر او از سوی همه خوانندگان پذیرفته شود. بهتر است به خواننده نیز فرصت داد تا در باره موضوعی که خوانده است، فکرکند وقضاوت نماید. طبیعی است تا زمانی که شواهد ومدارکی که نادرستی یک روایت تاریخی را ثابت نمایند، ارائه نگردد، واز سوی اشخاص با صلاحیت تانید نگردند، با ابراز سخنان مفت و بدون سند برای ایجاد شک وشبهه ، از اهمیت مدارک تاریخی کاسته نمیشود.

یکی از مورخان حقیقتگوی وحقجو، ملا فیض محمدکاتب هزاره است، که با بصارت ودرایت خاصی وقایع و رخدادهای حکومت ۹ ماهه حبیب الله مشهور به بچه سقاوی بطور روزانه(یا روزمره) ثبت کرده و بدون ترس یا رعایت حال این و آن شخص زورمند، یکسو همه همکاران دزدان وغارتگران وتجاوزگران را و از سوی دیگر مدافعان وفدائیان رژیم ترقیخواه ومردم دوست امانی را افشاء کرده و به نسل های بعد از خود انتقال داده است. نسل موجوده میتواند با خواندن آن اثری همتا یعنی تذکر الانقلاب، میزان سختی ودریدری و بدبختی های مردم وجامعه خود را در آن روزگار درک نماید و افراد و اشخاص وگروه های را که برای بدست آوردن پول ومقام درکنار سقاویان قرار گرفته اند، از اشخاص واقوامی که در دفاع ازامنیت وشرافت و جان ومال مردم دفاع میکرده اند، تمیز بدهند.

باری درمقاله «تذکر الانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقاوی»، گفته بودم که: هیچ قوم وطایفه ای مثل قوم هزاره و مردم وردک و لوگر وتگاب، از شاه امان الله غازی حمایت نکردند ومثل آنها مورد خشم وسرکوبی و قتل سقاویان قرار نگرفتند. اکنون میخواهم در تانید تذکر قبلی خود برمبنای کتاب(تذکر الانقلاب)از مقاومت وپایداری مردم وردک در برابر سقاویان نکاتی را دراینجا بازتاب دهم وسپس به تحلیل ونتیجه گیری آن نکات پردازیم.

نخستین ضربه وردکیان به لشکر سقاوی در شیخ آباد وردک:

کاتب هزاره مینویسد: «کریم خان وردک که از اطاعت ورزیدن وبیعت نمودن پسر سقاء سرباز زده، در شیخ آباد وحدود زرئی سنگر زده و به هر دو جانب راه مورچال ودر زیر برف حفرکرده، استحکام داده بود، با قشون پسر سقاء که سه هزار از دلیران بیکار وبه سالاری عبدالوکیل خان سپهسالار از کابل رهسپار غزنین وقتدهار شده در قلعه درانی و بینی بادام رسیده، درنگ کرده بودند که کریم خان وتبعه او را به هر ذریعه که بتواند رام وپدram نمایند، بعد به طی مسافت منزل مقصودگرایند، به مضمون «الحربُ خدعه» حیلت پیش گرفت ودر پاسخ پیام استمالت ارتقای سپهسالار عبدالوکیل خان به اتفاق سرکردگان مردم وزیری وهزاره که از راه جانبدری امیر امان الله خان در شیخ آباد جمع و فراهم آمده ، معبر لشکر پسر سقاء را مسدود ومستحکم داشته بودند، پیام دادند که : مردم قوم وردک هرگز سراز جیب انقیاد برنیاورده، مطیع امر وتابع امیر حبیب الله خانیم. ولیکن از تعطیل وتعویق بیعت نامه نزد او فرستادن خانف وهراسانیم که مبادا ازعبور لشکر زجر وتوبیخ را دچار گردیده، مورد قتل وغارت شویم که چرا در امر بیعت عظالت و ماملت(دفع الوقت کردن) ورزیده ایم، پس اگر عفو تقصیرما به روی کار وچهار شرط مطلوبه ما پذیرفتار آید، حائل ومانع عبور عسکر منصور ومظفر نخواهیم شد:

اول-اینکه قلعه وکسان عبدالاحمدخان[عبدالاحدخان درست است.س] که با امیر امان الله خان در قندهار رفته است از تاراج و ایداء و آزار مامون و مصنون بوده مزاحم آنها نشوید،
دوم- تفنگ های امیر امان الله خان را که به ما داده بگیرند[تغیرند.سیستانی]،
سوم-عموم ما مردم وردک که تا قرب غزنین در عرض راه جا وماوی داریم از سبب عهد و بیعت نامه تا کنون نفرستادن در معرض خطر و نهب و غارت نیفتیم،
چهارم-هرقدر در دو منزلی که از بن[بین] موطن ماعبور و مرور می کنید، علوفه و ماکولات لشکر به پول نقد قرار نرخ وقت گرفته، رایگان بقسم سیورسات از کسی نگیرند. و پس از عبور سپاه به آسوده حالی و فارغی در کابل رفته شرف بار عز دیدار امیر را حاصل کرده، بیعت نامه تقدیم مینماییم.
وسپهسالار خام کار که به جز سرقت و رهزنی به فنون قشون کشی علم نداشت و همواره در کوهسار روزناهنجار به سر می برد، به این پیام فریفته و مطمئن خاطر گردیده، اردوی تحت امر و رأیت خود را که یک هزار و هشتصد نفر از فوج پیاده موسوم به قطعه نمونه و در قلعه درانی واقع گوشه جنوبی میدان فروکش کرده بودند و چهارصد سوار رساله شاهی پسر سقای غاصب اریکه امارت و هشتصد تن پیاده از مردم کوهدامن و کوهستان که در قریه بینی بادام مقام توقف و استحکام داشتند، حکم حرکت و قطع مسافت جانب شیخ آباد داد و ایشان از تنگی راه که به ذریعه خاک ریختن برفش برخاسته بود و خشک شده هر دو طرفش برف زیادی کوه و صحرا را فرا گرفته بود و بیرون از سرک قدم بر برف نهادن و راه پیمود، متعسر بل متعذر می نمود، رهنورد شدند و شانه به شانه و دوش به دوش با احمال و ائقال و یابو و توپخانه طی طریق کرده، چون از قلاع زرنی واقع اخیر دشت توپ، پیش آهنگ اردو گذشته و بقیه متصل و ملتصق هم به محاذ قلعه ها و سلسله تپه ها رسیدند، یکی از سپاهیان مرغی را به تفنگ زده از شنیدن آواز تفنگ، کمین گزیدگان و مورچال نشستگان به تصور و خیال آنکه ایشان از پنهان بودن سنگریان دانسته به عزم رزم تفنگ گشاد دادند، بی تأمل و عجولانه از اطراف راه و قتل تپه ها اتواب، شصت تیر و تفنگ های خود را رعد آسا چنان به شدت و کثرت به خروش آوردند که هیچیک از اهل اردو توان دست به تفنگ و فشنگ بردن به خود ندیدند و خویش را هدف گلوله جان ستان فهمیده و اسب و آدم را بالای هم از ضرب تیر توپ و تفنگ در افتادن و جان دادن دیده، از زندگی به کلی بریدند. و در عین استعمال نانه قتل قطعه نمونه و مردم چهاردهی را که با ایشان دل یکی داشتند و برخلاف پسر سقاع روز و شب میگذاشتند، آن را از کمین گاه آواز داد[ند] که خویش را از کوهستان[یان] کنار کشیده، رهسپر امان جان شوند، والا همه هلاک خواهند شد. و چون اهالی اردو با هم خلط و مزج بودند، ایشان خود را کنار نتوانسته، اکثر کشته و معدودی گریخته روی به سوی لهوگرد نهادند. و سنگریان این وقت از زیر زمین و برف و قلعه ها برآمده به تعاقب گریزیان افتادند و تا سرکوتل مشرف بر لهوگرد ایشان را تعاقب کرده، عده ای را در حالت هزیمت از پا در آوردند و سلح و سلیب و توپ های شان همه به دست دلیران وردک و متفقین افتاده، بقیه را مردم لهوگرد عریان و قتل و جرح و بی سلاح ساخته، چند تنی مجروح و سالم به خانه های خود رسیده، پسر سقاع آنها را حبس و زجر و جرم زیاده از توان اداء فرمود و نمونه روز محشر را به خانه و عانله همگان نشان داد. و از این روز به بعد قشون او از جرئت اقدام به حرکت جانب غزنین بازمانده از میدان پیشتر رفتن نتوانستند تا معلوم شود که عاقبت کار به امر پروردگار به چه قرار گیرد. خلاصه بیست نفر از سواران رساله شاهی جان سلامت برده و دیگر همه یا اکثر و اغلب قشون پیاده مقتول شدند.»^۱

^۱ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۹۳-۹۵

اتحاد مردم میدان وارغنده با مردم تکانه و جلریز:

کاتب مینویسد که پسر سقوباردیگر قشونی پنجصد نفری را بصوب میدان ورودک سوق داد.

«در روز یازدهم شوال، مطابق ۲۳ مارچ پنجصد نفر را از قشون قومی نجراب را که جانب میدان چند روز قبل گسیل داشته و در قلعه سردارولی محمدخان فرزند امیر دوست محمدخان اکنون معروف به مهتاب باغ که امیر حبیب الله مرحوم عمارت و باغ شاهانه آنجا تعمیر فرموده، این [نام] را برآن نهاده است، فروکش و درنگ کرده بودند،... به ساعت ۸ از شب یک شنبه دوازدهم شوال با عده ای دیگر از اعداد مردم کوهدامن و کوهستان رهنورد ارغنده و میدان فرمود که در هر موضع فروکش نموده، عقبار قشون قلعه درانی و پل میدان باشند و هم شکستیان را که روی هزیمت جانب چهاردهی و کوهدامن نهند یا به قتل رسانند و یا دستگیر کرده نزد خود نگهدارند و نگذارند که داخل چهاردهی و کوهدامن شده، موجب خوف و هراس وضعف و وسواس آنان و لشکریان مقیم کابل شوند. و از وصول این عده، پردلخان سپهسالار که رتبه وزیر جنگ یافته است، مستظهر

وقوی دل گردیده در روز یکشنبه دوازدهم شوال مطابق ۲۴ مارچ چند قلعه را در میدان از ضرب گلوله اتواب پست و خراب و مال و متاع قلعه گیان را غارت و تراج کرد. و این خشونت و وحشیانه و کردار جاهلانه زیاده تر [سبب اتحاد] مردم میدان و ارغنده و سنگلاخ گردیده، باهم عهد و پیمان مخالفت حبیب الله خان نهاده، مردم تکانه و جلریز را که تاجکند به قهر و فر با خود متفق ساختند. چنانچه هر روز جنگ جاری است و قشون حبیب الله از گرفتاری در میدان و استواری مردم وردک در راه گیری ایشان نمی توانند که در قوم وردک و جانب غزنین پیش قدمی نمایند.»^۲

«و هم در چهاردهم شوال [۲۶ مارچ] در میدان جنگ روی داده، و قشون حبیب الله خان روی به هزیمت نهادند و تا ارغنده و قلعه [قاضی] طریق گریز پیموده در هیچ جا نتوانستند ایستاد. و حبیب الله لشکر قومی پنجشیر را با چهارده ضرب توپ قلعه کوب و عده ای از رساله شاهی را با حمیدالله خان برادر خود در روز پانزدهم شوال مطابق ۲۷ مارچ از کابل جانب میدان امر حرکت نموده تاکید فرمود که با تفنگ در جنگ اقدام نکرده، اتواب را برکوه به ذریعه پیل صعود داده، قلاع متجارتین خراب و پست و مال و متاع شان غارت و مردان شان را اسیر نمایند. و ایشان که مخالفین را که در کوتل تخت قیام و ثبات گردیده بودند به ضرب توپ از پیش برداشته، داخل میدان شدند و چند قلعه را خراب نموده، ۲۵ نفر از مردان را اسیر گرفته در وقت عصر به کابل رسانیدند.»^۳

یک شب بعد جنگجویان و وردکی و وزیر، بر قشون سقوی شبیخون زدند و تلفات سختی به سقویان تحمیل کردند. کاتب مینویسد:

«در شب پنجشنبه ۱۶ شوال، مطابق هشتم حمل ۲۸ مارچ، دلیران جدران و وزیر و وردک که مواضع مستعد سلسله کوه مشرف بر میدان و قلعه درانی و دشت توپ را استحکام داده با اتواب ماشین گن جای گزیده اند، بر قشون حبیب الله تاخته، هزار (۱۰۰۰) نفر را به خاک قتل و جرح انداخته اسلحه و اتواب شان را به دست غیرت و شجاعت آورده با خود در کوه بردند. و بقیه که از دم تیغ و ضرب گلوله تفنگ بازمانده بودند ۲۸ نفر از مردم لعنذر و میدان را که بی طرف بودند و راه اطاعت حبیب الله خان پیمودند و در جنگ روز ۱۵ شوال ایشان را اسیر دست جور کرده بودند، قبل از طلوع فجر به محافظت عده ای از سپاهیان قوی گسیل کابل داشته، ایشان را پس از نصف روز شانزدهم شوال به حالتی که لای و لجن به رویشان مالیده بودند با موزیک نظامی در بازارها گردش داده، خوف و رعب در قلوب مردم کابل که همه از جور و ستم کوهستانیان و کوهدانیان دل به هوای امان الله خان داده، روی خواهش به

^۲ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۰۶ - ۱۰۷

^۳ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۰

وصول اونهاده اند، انداختند. وشهرت دادند که وردک را فتح و مردان شان را اسیر آورده ایم که اینک می بینید. «^۴

کاتب در مورد جنگ ۱۵ شوال (۲۷ مارچ ۱۹۲۹) مینویسد که: «در بامداد این روز، دلیران وزیری و جدرانی و وردک و میدانی و غیره از هواخواهان امان الله خان، برلشکر میدان و قلعه درانی حبیب الله خان حمله کرده، بعضی را در قلعه عبدالغنی خان، بیک سمنی در آورده، محصور و برخی رامغلوب ساخته پیش برانند. و در کوه قُرغ صعود داده، اکثر تا ارغنده و قلعه قاضی راه هزیمت سپردند. و حبیب الله خان قشون تازه دم از کابل به معاونت منزهمین و مدافعت منصورین گسیل داشت. این روزبه جنگ به شام رسید.»^۵

دستگیری عبدالکریم خان وردک:

فیض محمدکاتب در ذیل حوادث روزیک شنبه ۱۹ شوال (۳۱ مارچ) مینویسد:

«در این روز ... به ساعت دو، پس از نصف روز، کریم خان رئیس مردم تنگی قوم وردک را که در این مدت قدم ثبات با قوم خود و عبدالله برادر عبدالاحدخان پسر قاضی غلام شیخ آبادی و عده ای از مهاجرین قوم وزیری و چندی [چند تن]

از مردم جدرانی در هواخواهی امان الله خان فشرده، به همت مردانه و دست بردهای دلیرانه اقدام در ممانعت و مدافعت و عبور قشون مامور غزنین و قندهار حبیب الله خان کرده، خون ها ریخت با یک نفر جوان دیگر که پیش آهنگ لشکر او بود، دستگیر کرده به سواری موتر و چهل و دو نفر تفنگ دست که برای محافظت بر سه عراده موتر دیگر سوار بودند، نعره زنان ویا چهاریارگویان وارد شهر و از راه تشهیر به شهر و بازارگرد [ش] نمودند. و طرفداران امان الله خان که در ابتدا برخلاف او راه مولات حبیب الله خان می پیمودند و زندان را یاری داده، رهنمونی حمله بر کابل مینمودند. و از اقدام قشون وحشی صفت سرقت پیشه به جور و ستم و فحشاء و فسوق روی از او برتافته، طالب و راغب امان الله خان شده، انکار گرفتار آمدن کریم خان کرده، آوازه و پروپاگان عبدالکریم خان دیگر را در افواه انداختند. و از قفای او هشت نفر دیگر را به نام قوم وردک قریب عصر تا کنار پل آرتن آورده، در آنجا سواحد شان را با دستار های شان بسته، گویا که مسافری را از راه گرفته بودند، چاریارگویان و تفنگ زنان داخل شهر نموده، کریم خان و ایشان را به امر حبیب الله خان به زندان سیاست در آوردند.»^۶

کاتب در ضمن شرح فجایع دیگر حبیب الله کلکانی، از آوردن ۷۰ نفر اسیر وردکی در بعد از ظهر روز اول اپریل خبر میدهد.^۷ او در ذیل وقایع روز بیستم شوال (اول اپریل ۱۹۲۹) گزارش میدهد: «در این روز حبیب الله خان ...، عبدالکریم خان که کریم خان مشهور و معروف به شجاعت قوم وردک نبود، از حبس که روز گذشته نموده بود، رها فرمود که شاید قومش آگاه شده ترک قتال و جدال و عزل اقبال به اطاعت کنند. و این امر نتیجه و ثمره شجاعت و پاس نمک بود و گر نه او را که صدها تن را بکشت، نیاست زنده می گذاشت.»^۸

غبار در مسیر تاریخ نیز از پایداری مردم وردک در برابر حکومت سکوی یاد کرده مینویسد: «مردم وردک از ابتدا حکومت بچه سقا را نپذیرفت و حاکم او رارد کرد. بچه سقا به سوقیات قوی پرداخت، و مردم وردک به قیادت کریم خان و عبدالله خان کرنیل (مایار) در نواحی دشت توپ با قوای دشمن رزم کردند و با گرفتن ۷۰۰ اسیر و زخمی و کشته آنها را عقب زدند. گرچه بعدها قوه بچه سقا وردک را با جنگ اشغال و کریم خان که قلب وردکیان و طرفدار

^۴ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۱

^۵ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۴

^۶ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۵

^۷ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۸

^۸ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۸

سلطنت شاه امان الله خان بود، بکشت و قلعه اش را در تنگی وردک که مرکز مهمات جنگی بود، و خاندان او را با فتح محمدخان و عبدالسلام خان و غیره محبوس به کابل آورد، البته عبدالله خان کرنیل فرار نموده بود.^۹

اشاره غبار به فرار کرنیل عبدالله خان مایار از چنگ عساکر سقوی، احتمال دسیسه برای دستگیری عبدالکریم خان را در ذهن خواننده متبادر میسازد. بخصوص اگر گفته دیگر غبار را در مورد برادرش عبدالاحدخان مایار در نظر بگیریم که در جلد دوم کتاب خود درباره موقعیت امان الله خان در غزنی گفته است: «اشخاصی که علناً شاه را در چاه می انداختند، عبارت بودند از عبدالاحدخان ماهیار وردکی (وزیر داخله)، احمدعلی خان لودین (والی و سفیر سابق ورنیس اردو در آینده)، محمد یعقوب خان وزیر دربار.^{۱۰} و همین نظر غبار از سوی محقق امریکایی خاتم ریه تالی استوارت در کتاب «آتش در افغانستان» نیز تائید میگردد.^{۱۱}

کاتب، از فرار عبدالله خان، ذکر نمیکنند، ولی از نوشته اش چنان معلوم میشود که عبدالکریم خان (رها شده)، همان کریم خان مشهور وردکی هواخواه امان الله خان نبوده است و گویا پسر سقاء نیرنگی بکار برده و کسی دیگری را بنام عبدالکریم خان از زندان رها کرده است تا مردم وردک را فریب داده باشد، ولی این نیرنگ او کارگر نیفتاده است. اما واقعیت اینست که بچه سقا میدانست که کریم خان از دوستان صادق امان الله خان و دشمن حکومت سقوی میباشد، این مرد دلیر وردکی را در زندان به قتل رسانید و آوازه انداخت که عبدالکریم خان را آزاد کرده است. بچه سقا به این فکر که با قتل عبدالکریم خان وردکی، مانع بزرگی را از سر راه قشون خود برای رسیدن به غزنی بر میدارد، این شخصیت دلیر و کم نظیر وردکی را کشت. اما با قتل عبدالکریم خان، آتش انتقام وردکیان در مقابل سقاویان شعله و تر شد و تا آخر حکومت سقاوی، حملات شان بر قشون سقاوی در طول راه کابل - غزنی ادامه داشت.

کاتب هزاره، از یک شبیخون مردم وردک بعد از قتل عبدالکریم خان بر قشون اعزامی حبیب الله در سوم اپریل خبر میدهد و مینگارد:

« در شب ۲۲ شوال مطابق ۳ اپریل، مردم وردک که با اهل و عیال خود در جبال مخالفت حبیب الله پناهند شده اند، بر لشکر او که چند قلعه خالی را آتش زده و سوخته و راه غزنین پیموده تا منزل شش گاو رسیده بودند، شبیخون زده ۷۰۰ تن را مقتول و مجروح ساخت، اسلحه و اتواب شان را متصرف شدند و پنجمند نفر از مردم نجراب که در این اردو بودند، مفقود الاثر و خبرند. و گویند که سالار این شبیخون عنایت الله خان معین السلطنه برادر بزرگ امان الله بوده که اکنون با لشکر حاضر معرکه کارزار است. » [بقول کاتب امان الله خان بتاریخ دوم اپریل به غزنین مواصلت کرده بود].^{۱۲}

عبدالکریم خان وردکی نه تنها در میان مردم وردک شخصیت با نفوذ و با اعتبار بود، بلکه بخاطر شجاعت و کارنامه هایش در نزد شاه امان الله هم از عزت و قدر بسیاری برخوردار بود. امان الله خان به تقاضای او زمین های قریه جات التمر، آبچکان، بیدک، اسپیس، سیاه کوه، جوزار، که احتمالاً در زمان امیر عبدالرحمن خان ضبط و مصادره شده بودند و ملکیت دولت شمرده میشد، طی فرمانی عنوانی وزارت داخله به مردم بی زمین وردک بخشش نمود.

این فرمان را نویسنده کتاب «د وردکو مشاهیر» (حیات الله حلیمی) در کتاب خود آورده ولی جنگ های که بعد ها در میان اقوام وردک بر سر تصرف این زمینها در گرفته و انسانهای زیادی در راه تصاحب سهم بیشتر آن جان باختند، مورد انتقاد نویسنده قرار گرفته و آنرا توطئه ای تصور کرده که دشمنان رژیم امانی آن را بوسیله خود امان الله خان عملی کرده باشند. برداشتی که بیشتر به فانتزی میماند تا اصل حقیقت. به منتهای دوفرمان ذیل نگاه کنید

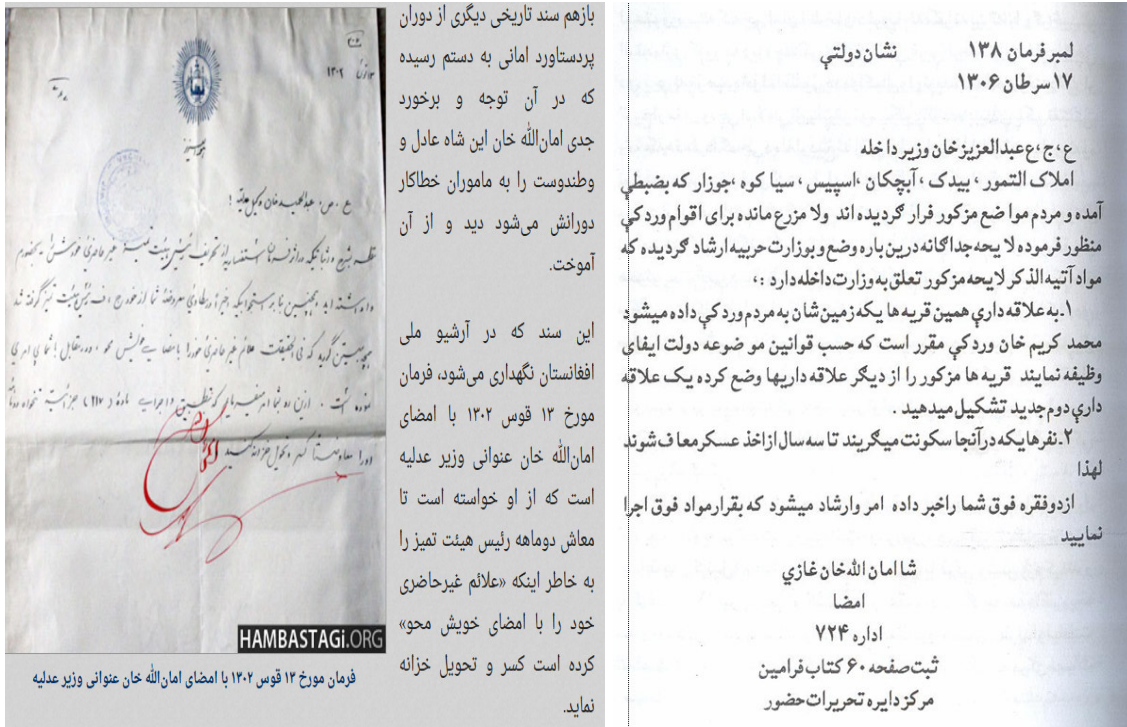
^۹ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۸۲۹

^{۱۰} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ امریکا، جلد ۲، ص ۶

^{۱۱} - ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان، ترجمه یار محمد کوهسار کابلی، چاپ پشاور، ص ۱۷۶

^{۱۲} - فیض محمدکاتب، تذکره انقلاب، ص ۱۲۲

که یکی از کتاب در وردگوشاهیراست در مورد اعطای زمین به مردم وردک و دیگری در مورد مبارزه با فساد اداری و جزا دادن یک وزیربرحال در افغانستان ۹۳ سال قبل است. **(بین تفاوت کار از کجا تابکجاست؟)**



متن های فوق چنان گویا اند که ضرورت به بازنویسی ندارند، متن چپ یکجا با تبصره از همبستگی است.

چنانکه از متن فرمان پیدا است، امان الله خان به عبدالکریم خان وردکی از روی اعتماد وظیفه میدهد که او قریه جات مذکور را بحیث یک واحد اداری جدید (علاقه‌داری) جدا و حدود آنرا معین نماید و به اشخاص و افرادی که تازه صاحب زمین میشوند، اطمینان بدهد که تا مدت سه سال از خدمت مکلفیت عسکری معاف پنداشته میشوند. هدف از معافیت از خدمت عسکری این بود تا مردم با خاطر جمعی بر روی زمین های خودکار کرده آن را آباد و سرسبز و قابل بهره برداری سازند. اینکه بعدها درمیان مردم برسر سهم بیشتر یا بخش بهتر زمینها اختلاف می افتد و باهم جنگ و دعوا میکنند، این یکی از خصوصیات بارز مناسبات زمینداری در افغانستان و کشورهای منطقه بخصوص مناطق کم آب و کم اراضی است.

مردم وردک اعطای این زمین ها را علامت سوء نیت شاه امان الله نسبت به خود هرگز تلقی نکرده اند بلکه آنرا لطف خاص پادشاه نسبت به خود پنداشته اند و سقوط شاه را توسط باند دزدان با همیاری یک عده از وزرای خاین و اشخاص خود خواه، بزرگ ترین مصیبت برای افغانستان و قبل از همه برای مردم وردک دانستند و برای بازگشتن آن شاه رعیت نواز و علم دوست، حاضر به فداکردن جانهای شیرین خود شدند. نوشته های کاتب هزاره در این جهت میتواند گواه ثبوت ادعای ما باشد.

حمله مجدد مردم وردک بر قوای سقایی:

کاتب به ارتباط وقایع ۲۶ شوال مطابق ۷ اپریل مینویسد: «در این روز، از محاربه عرض راه غزنین که در علاقه شینز وردک به روی روز افتاد، قشون حبیب الله خان که نزدیک غزنین رسیده ، سرگرم طی طریق بودند، مغلوب و منهزم و جمعی مقتول و مجروح گردیده به ذریعه تلفون از کابل کمک خواستند. و یک هزار نفر که به عزم رفتن از راه سرچشمه در هزاره جات توقف و روی بدان سوی

د پانو شمیره: له ۷ تر ۹

افغان جرمن آنلاين په درېنت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادېنت: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

داشتند، مامور راه معاونت پیمودن منزه‌مین شده، از کابل به مردم وزیرآباد تکلیف شد که اگرچه تفنگ ندارند با تبر و کارد و شمشیری که دارند در سرچشمه رفته، سد راه حمله هزاره‌ها که هم مذهب ایشانند، شوند، زیرا که هزارگان در قتل اینان اقدام نکرده و ضرر رسان جان و مال و ناموس شان نمی‌شوند. و از کوتاه فکری غافلند از اینکه مردم کابل و اطراف از سوء رفتار و ارتکاب به فحشاء و غارت خانه‌ها و حبس ضعیف و مخالفت به حرام شمالیان که مخالف اظهار ظاهری شان که دین داری است همه منتفر و رنج‌خاطر شده‌اند، و به مجرد صدا بلند شدن از طرفی به قتل و اسیر آنان قیام می‌نمایند. به چنین تصورات ساده می‌خواهند که تمام اهالی افغانستان را در تحت اطاعت و فرمان آرند.»^{۱۳}

دو روز بعد یعنی در روز نهم اپریل «قریب صد تن از مردان پیر و جوان قوم وردک را که گرفتار آمده بودند، به نام اهالی جغتوی وردک که موطن شان در شمال شهر غزنین و مغرب بند سلطان به متصل هزاره واقع است، اسیر آسا در شهر و بازار گردش و در انظار نمایش دادند تا مردم بدانند که قشون حبیب الله، بر علاوه شهر در اطراف غزنین نیز قابض و متصرف گردیده‌اند. و از این معنی دل از هواخواهی امان الله خان برکنند.»^{۱۴}

کاتب در ذیل وقایع ۱۱ ثور (اول می) مینویسد که:

«در این روز دو سر از کشته شدگان افراد قشون محمدنادرخان را درحالتی که آن را به آتش سوخته بودند، بر سرچوک به دار نصب نموده، عبرت‌الانظار ساختند. و در شب این روز، ۳۶ نفر مجروح از زخم برداشتگان عرض راه غزنین را که در محاربه روز سه شنبه زخم برداشته بودند، در کابل آوردند. و مفرزات قشون حبیب الله خان که در سه جای هریک شیخ آباد و تکیه و شش گاو علاقه شینز سنگر افراخته، استحکام کرده بودند، از قشون امان الله خان هزیمت یافته تا دشت توپ و شیخ آباد عقب نشسته، پس پا شدند. و عده ای چهارهزار نفر از قشون او در موقع بمبی و شیخ یاسین وردک از دست قشون هزاره و افغان امان الله خان مقتول و مجروح و اسیر و مفرور و مسلوب السلاح گردیده، عقب مفرزات قشون استحکامیه موضع تکیه و شش گاو بریده گشت، چنانچه ایشان محصورانه روز به شبدر و علف خوردن به سر برده، نه پیش رفته و نه پس برگشته می‌توانند.»^{۱۵}

در روز ۱۲ ثور مطابق دوم می، «در محاربه ای که در دشت توپ به روز چهارشنبه روی داده، عده ای از قشون حبیب الله خان بر علاوه مقتول و مجروح شدند، دستگیر آمده، بینی‌های اسیران را که قیل برین، به هراسیریک پوند طلایی یا سی و پنج رویه داده، رها می‌کردند، با گوش‌های شان بریده، رخصت مراجعت به کابل نمودند. و این امر از کردار وحشیانه و رفتار نا مسلماتانه اولیای امور حبیب الله خان که اسیران را زنده زنده قطعه قطعه کرده، و رؤس کشتگان را برخلاف آیین بشریت و شریعت حضرت خاتم مرتبت به آتش سوخته و بر سرچوب زده، در بازارها گردش داده، و نیز به دار، به گوش سر بریده، میخ آهنین کوفته می‌آویختند. و هم اسراء را لای و لجن به رو مالیده، در بازارها تشهیر می‌کردند»^{۱۶}. [و برای شان قرار هرواحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته و پخته امر دادن [خوردن] کرد تا بمیرند. غذای شبانه روز شان همین باشد.]^{۱۷} اهالی اردوی امان الله خان، این افعال قبیحه را شنیده، اقدام در بریدن گوش و بینی کردند، زیرا فهمیدند که انسان بنده احسان استنه حیوان.»^{۱۸}.

^{۱۳} فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۲۷

^{۱۴} فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۳۲

^{۱۵} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۸

^{۱۶} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۰

^{۱۷} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۵

^{۱۸} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۹

و در ادامه کاتب مینویسد که: «وهم در شب این روز قریب دویست و بیست (۲۲۰) مجروح از زخم یافتگان محاربه شیخ اباد و دشت توپ و قلعه درانی به پنهانی در کابل آورده، از دشوار شدن کار بر قشون حبیب الله خان، حمیدالله برادر و معین السلطنه او که از چهار روز قبل به محاذ جنگ رفته بود، گریخته در این شب به شهر آمده، از شکست قشون خویش خبر آورد. و بساعت هفت و نیم صبح خود حبیب الله خان با برادر و عده ای از دزدان یا ور خود به سواری پنج عراده موتر در حریگاه رفته؛ مغلوبین و منزهمین را که جانب کوه دامن و کوهستان راه فرار از جنگ می سپردند، قهراً [و] قسراً برگردانیده، تا ساعت شش عصر در آنجا پای جد و جهد فشرده، قریب شام وارد کابل گشت. گویا ده ساعت مشغول برگردانیدن منزهمین بوده، یک ساعت و کسری راه ذهاب و ایاب سپرد.»^{۱۹}

کاتب، در زمره وقایع روز ۳ می (۱۳ ثور) از ورود ۱۸ موتر لاری زخمی از شیخ اباد وردک خبر میدهد که به کابل به شفاخانه تسلیم دادند. و همچنان در ۴ می نیز تعدادی از زخمیان قشون سقوی را ذریعه موتر از جنگ شیخ اباد به کابل آوردند.^{۲۰}

گرفتاری سورجر نیل:

کاتب مینویسد که در این شب و روز (۲۴ ثور/۴ می) سورجر نیل محمد عمر خان با قشون هزار نفری خود برای باز کردن راه غزنی به سوی میدان و وردک لشکر کشید، مگر توسط دلیران وردکی در شیخ یاسین شکست خورده اسیر گشت. کاتب علاوه میکند که این سورجر نیل، با امان الله نیز خیانت ورزیده بود و «سنگر کوتل خیرخانه و اسلحه مفرزه قشون نظامی و توابع دولتی را به دست تصرف حمیدالله برادر حبیب الله که با سی و سه نفر حمله کرده بود، داده، راه فرار جانب شهر برگرفته و پس از استیلائی انقلابیون بر شهر محبوس و از خدمتی که کرده و بد، رها شده، آخر الامر به منصب جنرالی بر حال و با هزار نفر مامور قتال گردیده، با مفرزه قشون تحت رایت خود دستگیر قشون امان الله خان که در شیخ یاسین وردک اقامت مقاتلت داشتند، گشت.»^{۲۱}

و در همین روز ۸۰ نفر زخمی از محاربه وردک به کابل آورده شد.^{۲۲} این سورجر نیل، معلوم میشود که مرد محتالی و چالاک بوده است که توانسته خود را از چنگ وردکیان رها سازد و مجدداً به قواندانی قشون سقاوی برگردد. او هنگام حمله قشون نادر خان به کابل، به حبیب الله کلکانی نیز پشت کرد و در ملاقاتی که با شاه ولیخان برادر نادر خان در لوگر انجام داد، به شاه ولی خان تعهد سپرد که قشون تحت امر او مانع پیشرفت قشون جنوبی بسوی کابل نخواهد گردید.^{۲۳} و بدینسان با هم مقام جنرالی را در دولت نادر خان برای خود حفظ نمود.

کتاب تذکر انقلاب فیض محمد کاتب منبع مهم اطلاعات در مورد مبارزات و جانبازیهای مردم وردک و میدان با قشون سقاوی میباشد. مطالعه این کتاب را برای مردم افغانستان و بخصوص جوانان وردک توصیه میکنم.

پایان

^{۱۹} - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۷۰

^{۲۰} - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۷۱-۱۷۲

^{۲۱} - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۹۶

^{۲۲} - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۹۷

^{۲۳} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۷